

تاریخ سینما داریم که در آن‌ها یک ماجرای معمایی آمیخته به سیاست توسط یک نفر دنبال می‌شود. خیلی وقت‌ها هم آن فرد به نتیجه - یا لاقلاً نتیجه مثبتی که ممکن است تماشاگر انتظارش را داشته باشد - نمی‌رسد. این‌جا، وقتی آن اشاره‌ها در انتها ردوبدل می‌شود که نیروهای بالادستی هم ماجرا را به شکلی دنبال می‌کرده‌اند، فراتر از بحث به نتیجه رسیدن یا نرسیدن، با این‌که از نظر پلات درونی شاهد این بودیم که شخصیت اصلی یک سری نقاط ضعف داشته و همه او را بازنده می‌دانستند و سعی کرده‌اند آن‌ها را برطرف کند و تا حدی هم موفق شده، ولی در پلات بیرونی کل این فرآیند یک حس پوچی را ایجاد می‌کند. برای مثال می‌خواهم به فیلم «ای مثل ایکاروس» (هائری ورنوی، ۱۹۷۹) اشاره کنم که داستان یک پیگیری تک‌نفره در مورد ماجرای ترور یک رئیس‌جمهور است و به شکل تکان‌دهنده‌ای به پایان می‌رسد. ولی آن‌جا این حس که کل فرآیند رخ داده از سوی قهرمان بوچ بوده وجود ندارد. او داشته کار مفیدی را انجام می‌دهد چون در راه فاش کردن مسائلی بوده که نیروهای بالادستی از آن‌ها اطلاع داشتند اما نمی‌خواستند فاش شود اما در «مرد بازنده» انگار بخشی از نیروهای بالادستی تا حدی با احمد هم مسیر هستند.

یک تفاوت بزرگ بین احمد و دیگران وجود دارد و آن هم تصمیمی است که احمد در قبال قاتل می‌گیرد. بوچ بودن یعنی کارش به کلی عبث بود. یعنی اگر احمد این پرونده را ادامه نمی‌داد هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. اما اگر احمد این کار را نمی‌کرد، قاتل تبدیل می‌شد به یک مهره خوب برای فضای فاسد که او را گیر بیاندازند، به سبیل تبدیلیش کرده و پرونده را ببندند. کاری که احمد می‌کند و رودرویی او با سیستم در این است که وقتی هويت قاتل را تشخیص می‌دهد، رفتاری می‌کند که سیستم با آن رفتار موافق نیست. در واقع احمد از طریق این رفتار دارد سیستم را دور می‌زند. از آن قاتل مثل یک اهرم فشار استفاده می‌کند که هر وقت بخواهد می‌تواند از او استفاده کند. یعنی هر وقت احساس کند محیط امن تری ایجاد شده و می‌تواند رسیدگی عادلانه‌تری (به‌دور از سفارش) صورت بگیرد، می‌تواند از این اهرم استفاده کند. درست است که شاید در پایان وضعیت امیدوارکننده‌تر شد اما باز هم او می‌تواند دست بالا را داشته باشد. یک برگ برنده در دست او است. بنابراین این آدم و وضعیت او با ابتدا یا میانه فیلم یا حتی با ده دقیقه قبلیش خیلی فرق دارد. ماحصل تلاش احمد در طول

خودش پیگیر ماجرا است، چندان منطبق با الگوهای ژانر نیست.

نه. در این مورد خاص از جانب ممیزی نگران نبودیم یا خودمان را سانسور نکردیم. اگر هم به نظر شما این‌گونه می‌آید که بخش‌هایی با خصلت‌های ژانری انطباق کامل ندارد - مثلاً رودرویی فرد با سیستم در انتها به این نتیجه نمی‌رسد - چند پاسخ برای آن داریم. اول این‌که همین الان هم کاراکتر ما در پایان به هر حال دارد رفتاری خلاف عرف و خلاف وظیفه‌اش انجام می‌دهد. چون فیلم پلیسی است خیلی وارد جزئیات نمی‌شوم. اما تصمیمی که در پایان در مورد شخص گناهکار می‌گیرد، تصمیم غیرمتعارفی است. هیچ پلیسی در سینمای ایران تا به حال این کار را نکرده است. کار او یک رفتار غیرمتعارف و یک اعتراض یا نافرمانی است. اما چرا جنس نافرمانی مثلاً شبیه «لاتاری» نیست؟ چون سن و سال این آدم فرق می‌کند؛ چون جهانش فرق می‌کند؛ چون می‌داند با چه کسانی در افتاده است و دارد با یک روش کمتر خشونت‌آمیز اعتراض می‌کند.

بحث دوم این است که این رازآلودگی را دوست داشتیم. یعنی این ابهام موجود در فیلم که مثلاً بایک کریمی کیست؟ از کجا آمده است؟ این اطلاعات را از کجا دارد؟ چطور روی این شخصیت سوار است؟ چطور این خبرها را دارد؟ یا چرا احمد جلوتر نمی‌رود؟ چه کسانی دنبال او هستند؟ چه کسانی می‌خواهند به او فشار بیاورند؟ همین‌طور مفاهیمی در مورد صاحبان قدرت و ثروت، می‌خواستیم لحن فیلم لحن رازآلود و مبهمی باشد چون اتفاقاً فکر می‌کنم این هم جزء خصلت‌های ژانر است که یک فرد در برابر سیستمی قرار بگیرد که اندازها و مرزهای آن سیستم روشن نیست، یعنی در اطراف او مشخص نیست که چه کسانی خودی و چه کسانی غیر خودی هستند. این ابهام و رازآلودگی دارد در ذهن احمد اتفاق می‌افتد و برای این‌که به احمد نزدیک‌تر شویم این تصمیم را گرفتیم که این اتمسفر مبهم و رازآلودگی روی فیلم سایه بیاندازد تا به کاراکتر اصلی مان نزدیک‌تر شویم. این یک انتخاب است. می‌توانست همه چیز روشن‌تر یا صریح‌تر باشد. اما می‌خواهم بگویم این فضای مبهم یا کم‌گفتن (شاید هم بشود گفت پیچیده‌گفتن) به خاطر ممیزی نبود بلکه انتخاب ما بود تا یک فیلم کارآگاهی بسازیم که در پایان وقتی همه چیز حل می‌شود، فیلم برای مخاطب تمام نشود. یعنی احساس کند یک جهان زیر و ناپیدایی وجود دارد که آن آدم‌ها به روشنی گیر نیافتاده‌اند. می‌خواستیم مسأله در ذهن احمد و مخاطب تمام نشود.

اجازه بدهید کمی بیشتر روی پایان‌بندی فیلم مکث کنیم. این را به عنوان یک ابهام می‌گویم نه یک نظر قطعی. ما فیلم‌های زیادی در

هم می‌تواند فیلم اجتماعی یا ملودرام باشد و مایه‌هایش را دارد. این ویژگی مثبت را دارد و برای ما هم لذت‌بخش است چون داستانش یک داستان کارآگاهی است. می‌خواهم بگویم خوب است که این مسیر بین‌ژانری پا بگیرد، بقیه به آن دامن بزنند و کار کنند و خودمان هم در فیلمنامه‌های بعدی ادامه‌اش دهیم. این کار چند دستاورد دارد: اول این‌که برای ما لذت‌بخش است که در ژانرهای مختلف بنویسیم. دوم این‌که سرمایه‌گذاران و تهیه‌کنندگان را آسوده‌خاطر می‌کند. می‌توانیم آن‌چه را که از دید آن‌ها مؤلفه‌های فروش است، با ژانرهای مورد علاقه‌مان ترکیب کنیم. دستاورد سوم برای مخاطب است. مخاطب با بهترین متنوع‌تری در اکران مواجه می‌شود. به جای فیلم اجتماعی یا کمدی، فیلمی می‌بیند که کارآگاهی است اما علایق اجتماعی خودش را دارد. چون مخاطب هم به این زمینه‌های اجتماعی یا این داستان پدر و فرزند علاقه دارد. پس برای مخاطب هم یک ویژگی متفاوت است ضمن این‌که می‌تواند با رضایت بالایی سالن را ترک کند. به هر حال ما امیدواریم این دستاورد گسترش پیدا کند: چه برای خودمان و چه برای دیگران.

در حین این سر خوردن بین ژانرها، «مرد بازنده» گاه وارد حوزه‌هایی می‌شود که یک مقدار حساسیت برانگیزند. به طور خاص می‌توان به همان بحث فساد سازمان یافته اشاره کرد؛ یعنی این‌که در رده‌های بالای برخی از نهادها ممکن است مشکلاتی وجود داشته باشد. بحث من در این‌جا عمومی‌تر از سیاست است. بدون تعارف ما داریم در مملکتی زندگی می‌کنیم که هر بحث منفی در مورد یک کاراکتر یک معلم، یک پرستار، یک وکیل و غیره باعث می‌شود که خیلی از اهالی آن صنف یا گروه احساس کنند به آن‌ها توهین شده است. یعنی ما اصولاً ذهن بسیار تعمیم‌دهنده‌ای داریم: کاراکتری را که می‌بینیم، به راحتی به کل آن صنف یا دسته تعمیم می‌دهیم. هنگام تماشای فیلم احساس می‌کردم شاید همین حساسیت برانگیز بودن یک مقدار دست شما و آقای مهدویان را برای رفتن تا ته خط‌الگوهای ژانری آن‌چه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ سینمای آمریکا می‌بینیم بسته است. آیا این احساس درست است؟

تا ته خط رفتن یعنی چه؟

مثلاً شخصیتی که بایک کریمی در فیلم بازی می‌کند، یک مقدار گنگ باقی می‌ماند. احساس کردم آن‌چه در انتها به شخصیت اصلی می‌گوید و مشخص شدن این‌که او هم به سبک



کاری که احمد می‌کند و رودرویی او با سیستم در این است که وقتی هويت قاتل را تشخیص می‌دهد، رفتاری می‌کند که سیستم با آن رفتار موافق نیست. در واقع احمد از طریق این رفتار دارد سیستم را دور می‌زند